

ما در کجای تاریخ قرار داریم؟

از قدیم گفته اند که: «خود شناس تا خدا را شناسی!» بنابراین باید خود را بشناسیم و ببینیم که ما در چه مرحله ای از رشد و تکامل اجتماعی و تاریخی در جهان قرار داریم؟

با حدوث کودتای ثور در کشور، نظام اجتماعی مبتنی بر مالکیت فیودالی زمین مقام خود را به حیث یک نظام مسلط از دست داد و حاکمیت جدید (یا رژیم روشنفکران چپی) جامعه را به سه بخش تقسیم نمود. بخشی خواسته و یا ناخواسته در پهلوی نظام جدید ایستادند و بخش دیگر از رژیم بریدند و خانه و کاشانه خود را ترک گفتند و راهی دیار هجرت گردیدند و در مخالفت با رژیم جدید، خود را مسلح ساخته به پیکار پرداختند. و بخش سوم همانا اکثریت خاموشی بود که نه با این و نه با آن، چشم به آینده دوخته بودند. از آن ببعد هواخواهان رژیم جدید مخالفان خود را به نام ضد انقلاب تعقیب، زندانی، شکنجه و سرانجام نابود میکردند. و مخالفان رژیم نیز آنانی را که در تحت حاکمیت جدید امرار معاش و حتی در یک مکتب دهاتی کار میکردند، ولو هیچ ارتباط و وابستگی ایدنو لوزیک با حزب بر سر قدرت هم نمیداشتند، بنام کمونیست و ملحد و کافر می شناختند و... و در صورت دستگیری اعدامشان میکردند و این عمل خود را یک عمل اسلامی و شرعی می پنداشتند.

با این موضع گیری خصمانه و بر اثر این بینش دگم و تنگ نظرانه و عملکرد فاجعه آمیز هردو جانب درگیر، با تاثیر پذیری از تبلیغات روانسوز جنگ سرد دو ابر قدرت جهانی، جامعه افغان غرق در فاجعه گردید. در حدود پنج میلیون از مردم کشور راه مهاجرت در پیش گرفتند و در حدود یک و نیم میلیون افغان دیگر جان های خویش را از دست دادند و کم از کم نیم میلیون انسان دیگر هم معلول و معیوب گردیدند و افزون بر آن تمام نهاد های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و نیز تمام تاسیسات عصری و عنعنی کشاورزی و آثار مدنی در مجموع تخریب و از میان رفتند. اما آنچه فاجعه آمیز تر از این همه بود، بذر تخم «نفاق ملی» بجای «وفاق ملی» بود که هردو طرف درگیر، در تعمیم و تعمیق آن سعی بلیغ بجا آوردند. رژیم روشنفکران مترقی (کمونسٹ) برای تداوم حاکمیت خویش نه تنها از راه پیشکش رشوه های کلان به برخی قوماندانان تنظیم ها، از مقاومت در برابر متجاوزین شوروی میکاست، بلکه آتش نفاق را در میان گروه های مقاومت ملی نیز روشن نگه میداشت. افزون بر این با ایجاد کندکها و غند های قومی و دفاع خودی، این غند های قومی را بر ضد اقوام دیگر به جنگ و امیداشت که طبعاً بسیار فاجعه بار بود. طورنمونه غند قومی دوستم اوزبک با عملیات وحشت ناک خود در مناطق قندهار و زابل و پکتیا و جلال آباد و غیره مناطق کشور و همچنان غند قومی غفار هلمندی و رسول بیخدا در صفحات شمال کشور بر اثر جنگ قوم کشی نفرت و کینه عمیقی در ذهن و خاطر مردم آسیب دیده بجا گذاشتند.

تنظیم های جهادی ناتوان تر از آن بودند که بتوانند با ایجاد یک جبهه وسیع ملی در برابر متجاوزین و اشغالگران از نفاق ملی جلو گیری کنند. آنها هریکی در محور قوم و قبیله یا مذهب و سمت خویش نیروهای مقاومت را تنظیم کرده بودند و پیش از اینکه دشمن مشترک خود را از صحنه خارج کرده باشند، برسر همدیگر خود میزدند و دره ای از تنفر میان گروه های تنظیمی ایجاد مینمودند.

پس از سقوط حاکمیت روشنفکران و روی کار آمدن تنظیم های جهادی، انتقام کشی در میان گروه های انتیکی و قومی و مذهبی چنان اوج گرفت که از کوبیدن میخ های آهنین برفرق سرقوم دیگر و بریدن پستان زنان و

^۱ - من در سایت فارسی صدای آلمان، در تعریف روشنفکرخوانده بودم که: « روشنفکران کسانی هستند که ذهنیت جدید برای تحولات اجتماعی بر بنیاد خرد و عقل، خلق می نمایند. روشنفکر نوگرا ست که با شجاعت، اندیشه هایش را ارایه می کند. تفاوت اصلی میان روشنفکران و گروه های آکادمیک در این است که روشنفکر بیشتر متفکر است تا محقق. در حالیکه گروه های آکادمیک به پژوهش و تحقیق در پیوند با جامعه شناسی، انسان شناسی، مردم شناسی، نظام شناسی و سیاست شناسی می پردازند، و دیدگاه ها و تحلیل هایی ارایه می دهند که روشنگری اجتماعی را سبب می گردد. »

گوش و بینی و لب و دریدن شکم و مثله زدن و سربریدن ها و به نمایش گذاشتن صحنه های رقص مرده ، داستانهای جانکاه و تکانهنده نی در کابل حکایت میشود. این جنایات چنان عظیم و چنان وحشتناک و بینظیر اند که شاید تا چندین نسل آینده مردم ما آترا فراموش نکنند.

نظام روشنفکران چپی، گرچه از راه فشار، اختناق و زندان و کشتار مخالفان و طرد تمام گروه های دگر اندیش و تولید نفاق بین الافغانی میخواست شیوه حاکمیت خود را دوام ببخشد ، مگر این راه و روش حکومت کردن که روسها آترا دیکته میکردند، مؤثر واقع نگردید و با وجود حمایت بیدریغ یک ابرقدرت جهانی سر انجام با سقوط روبروگردید. متأسفانه جانشینان رژیم چپی نیز نتوانستند مس جامعه ما را به طلای زرد مبدل کنند و از خود چنان بی کفایتی و ناشایستگی نشان دادند که مردم به کفن کش سابق محتاج شدند. (البته باید گفت که احتیاج به کفن کش سابق ، هرگز به معنی حقانیت رژیم قبلی نیست.)

اندیشمند و متفکر افغان «م . ا . نگارگر» در ارتباط به خرابی ها و خشونت هایی که از دست روشنفکران در کشورهای کم رشد و از جمله در کشور ما سر زده ، مینگارد : « ما در خلال این فاجعه دراز مدت خون و آتش که بر کشور خود مستولی کردیم تیر بر داشتیم و درختان به ثمر رسیده باغ خود را از پا افگندیم . نخبگان ، تعلیم یافتگان و ارباب فکر و فرهنگ جامعه خود را کشتیم . نه یک تانه دوتا، نه سه تا بلکه صدها تا را . آیا گاهی از خود پرسیده ایم که این همه را کیها کشتند ؟ و بخاطر چه چیز کشتند ؟ ... این همه بگیر و ببر و بکش برای چی ؟ آخر اگر هرگونه بحث اخلاقی و منطقی را کنار بگذاریم باز نمی توانیم گریبان خود را از چنگ این حقیقت بدیهی برهانیم که ما سرمایه جامعه خود رابه آب ریخته ایم . در تربیت هریک از آن کشته گان صدها معلم خون دل خورده بودند و جامعه ما از کیسه نیمه تهی و محقر خویش پول خرج کرده بود ولی ما در خرمن رسیده جامعه خود آتش افگندیم و محصول یک عمر تلاش خود را یک شبه سوختیم. من بارها از خود پرسیده ام : آیا آنانی که سرب تیره تفنگ و تفنگچه را در مغز روشن برادر هموطن خود خالی کردند و به نرخ آب جو خون ریختند یک بار نور این پرش در ذهن هایشان که با قیر تعصب و خویشتن پرستی سیاه گردیده بود برق زد که از این همه کشتارها چه میخواستند ؟ اینان را چه کسانی کشتند ؟ اینان را تره کی کشت ، امین کشت ، ببرک کشت ، نجیب کشت ، گلبدین کشت ، مسعود کشت ، ربانی کشت ، طالب کشت و ده های دیگر که مجال ذکر نام شان نیست کشتند. همه را دریک کلمه خلاصه میکنیم : اینان را روشنفکر کشت . چون این او بود که به عنوان قافله سالار درصدر این کشندگان اخذ موقع کرده بود. شما هرکسی را که ملامت می شمارید، اختیار دارید ولی من از همین ملامت اصلی یعنی روشنفکر نمی گذرم و گریبان او رابه عنوان مجرم اصلی دودسته می چسبم . مگر تره کی روشنفکر نبود ؟ ببرک و امین را با نطق های غرا و پرطمطراق شان بیاد بیاورید که صحبت های شان بر سر تعمیق و گسترش دموکراسی می چرخید . اگر اینان ملعبه قدرت های بیگانه شدند و به حمل های تجاوز اجنبی استحال نمودند باز روشنفکر بودند و استعمار هم اگر مانند زاهدان ریا کار دام خود را دردل دانه نهران میکند تا شکار را غافلگیر نماید ، هدف شکار او روشنفکر است. تا وقتی که ما علت بدبختی های خود را در درون خود نیابیم و برآن علت غلبه ننماییم انگشت ملامت به سوی دیگران دراز کردن یا استرحام از بیگانگان ، گره کار ما را گشوده نمی تواند...»^۱

به تائید از گفته های آقای نگارگر، میخوام یاد آور شوم که پس از تجاوز شوروی و نابودی امین، لیست ۱۲ هزار زندانیان سیاسی در دیوارهای وزارت امور داخله نصب گردید که گویا در ظرف یکصد روز قدرت امین سر به نیست شده بودند. به سخن دیگر در هر روز ۱۲۰ نفر در قتلگاه پلچرخ نابود میشده اند که به این حساب در هر ساعت پنج نفر قربانی هوس قدرتمندان رژیم روشنفکران در افغانستان میشد .

حرف برسر استبداد حاکمیت روشنفکران وطن ما و بر سرگیوتین دستگاه خون آشام «اگسا» یا «کام» بود. باورکن " هموطن " که ماهم آن شکنجه گران و آن شکنجه گاه را نفرین کرده و نفرین میکنیم، اما بخاطر باید داشت که پس از ششم جدی ۱۳۵۸ (مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور؟) نیزنه تنها آن شکنجه گاه مسدود نگردید ، بلکه بر تعداد این شکنجه گاه ها در نقاط مختلف شهرکابل و شهرهای دیگر افغانستان افزوده شد. دستگاه شکنجه و ترور امین (کام) به «خاد» نام عوض کرد و برتشکیلات و پرسونل آن افزایش بعمل آمد. امتیازات و رتبه های آن از

^۱ - تقریظ آقای نگارگر بر کتاب «نگرانیها از روشنفکران» از دکتر ذکی نجیب محمود، ترجمه غلام صفر پنجشیری

ملکی به نظامی تغییر یافت و تعداد ریاست های آن از حساب بیرون گشت . قدرت هریک از این ریاستها از قدرت وزیر هر وزارت خانه بلندتر و صلاحیت آنها فوق العاده تر از وزارت های داخله و دفاع بود.

چرا چنین بود ؟ برای آنکه این ریاستها مستقیماً تحت دستور سازمان جهنمی «KGB» کار میکردند و بودجه و امتیازات خود را از طرف سازمان جاسوسی «کی، جی، بی» میگرفتند و خلاصه کسی که در این سازمان کار میکرد در واقع برای شوروی خدمت می نمود و از منافع شوروی دفاع مینمود. برای «کی. جی. بی» فرق نمی کرد که کارمند «خاد» با سواد بود یا بی سواد. شرط عمده غالباً آن بود که کارمند او روزانه چقدر افغان بی گناه را (بجرم وطن خواهی یا بجرم نفرت از شورویها) متهم کرده و راپور داده می توانست . ترفیعات فوق العاده و مدالها و نشانهای افتخاری و بخشش های نقدی، بسته به میزان راپورهای بود که کارمند خاد به آمر مافوق خود میداد. اکثریت قریب به اتفاق اعضای «خاد» نه معنای «وطن» و نه معنای «ناموس وطن» و نه معنای مقولاتی چون : دموکراسی ، آزادی ، حقوق فرد، حقوق جامعه ، نوامیس ملی و حاکمیت ملی ، هیچیک را نمی دانستند ولی پیوسته آنانی را که دارای شرافت ملی و صاحب دانش و تحصیل بیشتر و نیز آنانی را که دارای روحیه ملی و ضد بیگانه پرستی بودند ، همواره مورد پیگرد بلا وقفه خویش قرار میدادند تا مهر خموشی بر لب نهند و از دستورات و فرامین رژیم تبعیت نمایند و یا از وطن از طریق غیر مجاز فرار نمایند. و وای بر حال آن روز برگشته ایکه بچنگ جواسیس (همه جابود) «خاد» می افتاد. در این خصوص از پوهاند داکتر حسن کاکر و پوهاند هاله استادان پوهنتون کابل باید پرسید که هر دو هنگام خروج از کشور دستگیر و بزندان پلچرخ سپرده شدند و چی ها که ندیدند از شکنجه و توهین و هتک حرمت و غیره و اگر فشار نامه های پیهم سازمان عفو بین المللی به آدرس ریاست جمهوری و اعضای شورای انقلابی و غیره ارگانهای ذیربط نمی بود، خدا میداند که چه محشری بر روزگار شان می آوردند؟

داکتر حسن شرق در مورد سازمان جاسوسی «خاد» می نویسد : « در زمان جمهوری محمد داود اداره استخباراتی بنام «مصنویت ملی» سالانه سی میلیون افغانی بودجه بر میداشت . اکنون مشاورین روسی با مصرف سی میلیارد افغانی ، سی هزار مرتبه به مصارف و تشکیلات این دستگاه در افغانستان افزوده بودند . با فرق اینکه در اداره دیروزی فرزندان وطن ، دشمنان وطن را می پالیدند و به دستگاه امروزی ، دشمنان وطن و اشغالگران ، فرزندان وطن را بجرم وطن پرستی و عشق به آزادی شان دستگیر و شکنجه میکنند.»^۲

توجه کنید داکتر شرق چه بجا میگوید: « در اداره استخبارات دیروزی ، فرزندان وطن دشمنان را می پالیدند ولی در دستگاه خاد امروزی دشمنان و اشغالگران وطن ، فرزندان وطن را تعقیب میکنند.» **بین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا؟ فکر میکنم این سخنان داکتر شرق راز بزرگی را بر ملا میسازد و آن اینکه سرنوشت مردم افغانستان با تجاوز شوروی کاملاً در دست شورویها بود و اینکه حزب دموکراتیک خلق ، دم از استقلال و خود ارادیت میزد ، گزافه گویی بیش نبوده است .**

باری کشور ما در چنگ گروه مذهبی تاریک اندیش و کوتاه بینی افتاد که تصور میکردند علت تمام بدبختی های جامعه ما بخاطر کوتاهی ریش و رفتن زنان به مکتب و مدرسه و رواج پوشیدن لباس اروپایی و شنیدن موسیقی و دیدن تلویزیون و ویدئو است. این گروه متعصب و عقبگرا که از مظاهر تکنالوجی و مدنیت جدید بیخبر و از نعمت سواد لازم بی بهره بودند ، بدبختی های را که بر اثر ادامه جنگ برادرکشی و مداخله اجانب دامنگیر جامعه ما شده بود، همه را تقدیر مردم بیدفاع و بی دوا و بی نوای افغان میدانستند و حاضر نبودند از موضع خود یک وجب برگردند و زمینه صلح و ثبات و امنیت را فراهم کنند درحالیکه میدانستند توانایی حکومت کردن بر مردم را تا دراز مدت ندارند.

در شرایط کنونی بسیار مشکل است که جا و محل دقیق جامعه افغانی را بتوان تعیین کرد. معهذاً اگر خواسته باشیم سخنی در این مورد بگوئیم ولو از ارفاق هم کار بگیریم نمی توان این جامعه را از نیمه هزاره قرون وسطی جلو تر قرارداد .

و اما در اوضاع و احوال کنونی که ما با هیچ کجای مردم جهان (بجز خود) شباهت و همسانی نداریم ، سخن از دموکراسی گفتن و از نظام مردم سالار و تساوی حقوق زن و مرد دم زدن، خیلی پیش از وقت است. دموکراسی

^۲ - داکتر حسن شرق ، کریس پوشان برهنه پا، ص ۲۳۰

محصول تفکر سالم و سازنده دنیای متمدن و پیشرفته غرب است که لا اقل پنجصد سال از ما به جلو قرار دارند. درحالی که بگفته دانشمند افغان داکتر اکرم عثمان: «ما کماکان مردمی زمین بسته و عنعنی هستیم. و در بطن و متن ساختارهای قوم و قبیله، رسته و دسته های دیروزی زندگی میکنیم... و تا رسیدن به دموکراسی و آزادی فرسخها فاصله داریم.»^۴

همین دانشمند در جای دیگری مینویسد: «روندشکل گیری دموکراسی، زوال فیودالیت، ظهورتاسیسات جدیدتجارتی و صنعتی، رشد مناسبات کالاپولی، جدانی دین ازسیاست، برقراری مالکیت خصوصی و نهادهای اقتصادی، بیرنگ شدن تمایلات قومی، زیبایی و نژادی، غلبه خرد گرانی بر نظامات بسته اندیشه نی و درنهایت تحکیم موضع حق فرد و جامعه بعنوان مضمون و محور نظم اجتماعی و بالاخره تحقق حقوق تمام آحاد و اجزای جامعه در امر تاسیس، تدوین، اداره و کنترل قدرت و نظام سیاسی میباشد. دموکراسی مرحله والایی از رشد فرهنگ، تعالی اندیشه و وجدان آدمی است. مرحله تاریخی شده، غیرپاراشوتی، غیراکتویلی، غیر اجباری و غیر خلق الساعه که در روند تحول تدریجی جامعه به عنوان یک نیاز اجتناب ناپذیراجتماعی، تاریخت می یابد و انصراف از آن موجب عکس العمل شدید نیرو های کنترل کننده میشود.»^۵

به تائید از سخنان این اندیشمندافغان میخواهم علاوه کنم که مردم ساده و متعارف ما با دموکراسی چندین نسل و تحصیل کردگان ما با پدیده دموکراسی و آزادی های مدنی چندین دهه فاصله دارند. دموکراسی با آتش تانک و تفنگ و تحریک عصبیت قومی و قبول نداشتن نتیجه آراء مردم در تضاد است و سیاست مدار بی باور به پرنسپ های دموکراسی، دموکراسی را بدنام و به سوته کراسی میدل میکند. دموکراسی احترام گزاردن به آراء مردم است که برای تعیین زعامت جامعه، به پای صندوق های رأی میروند و رأی میدهند و انتظار دارند تا به رأی شان ارزش داده شود و هرکه بازنده باشد، مردانه به باخت خود اعتراف نماید و رقیب برنده را تبریک بگوید.

در ۳۵ سال اخیر، ما حاکمیت روشنفکران مترقی را که تا پیش از قدرت برای دموکراسی و عدالت اجتماعی گلوپاره میکردند، تجربه کردیم و دیدیم که دموکراسی از دیدگاه آنها چه معنی دارد: انقیاد و اطاعت مطلق به دستورات رهبر یا رهبری حزب. و حاکمیت روشنفکران اسلامی و دست راستی را هم تجربه کردیم و دیدیم که حاکمیت اسلامی چیست و چه معنی دارد: بی بند وباری و هرج و مرج و غارت اموال دولتی و تجاوز و دست اندازی به دارانی و ناموس مردم و کشتن و بستن و زورگونی و مردم را از حقوق عادی محروم نمودن و غیره و غیره. در رژیم پسا طالبی در جامعه ما، نامزدان زعامت کشورولو دارای تحصیلات عالی هم باشند، باخت خود را نمی پذیرند و با نشان دادن چنگ و دندان، انتخابات را به بن بست می برند و آراء جامعه را به سخریه میگیرند.^۶ بنابراین نسخه هایی که قلم بدستان ما برای جامعه بیمار و بیسواد و عقب مانده ما تجویز میکنند، به لباسی گشادی میماند که برقد و اندام جامعه بیسواد، استبداد زده و از حرکت مانده ما فراخی میکنند. بقول علامه اقبال:

تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو کانچه کاشتیم ز خجالت نتوانیم درو

آری بی سواد، تعصب و قوم گرانی درد بزرگ جامعه ماست که نمیگذارد مردم از لاک و پوسته قوم گرانی و تعصب و عنعنه پرستی و خود خواهی بدرآیند. بیرون کردن مردم از این بدبختی تاریخی، کار یک روز و دو روز و یک سال دو سال و ده سال نیست. یک پروسه طولانی لازم است تا نسل یا نسل های جدیدی تربیت و با سواد و با فرهنگ و با احساس ملی بار آیند و این کار از عهده میزهای گرد کارشناسان بیکار پوره نیست. باید فرزندان این مردم را بدرستی تربیت کرد تا حقوق و وجایب خود و ملت و وطن را بشناسند و معنی دموکراسی را دریابند.^۷

پایان

^۴ - هفته نامه امید، شماره ۱۴۵

^۵ - هفته نامه امید، شماره ۱۷۳

^۶ - اشاره به نتایج انتخابات و تهدیدات داکتر عبدالله عبداللہ به داکتر اشرف غنی است که بعد از شش ماه انتظار مردم، بالاخره آراء مردم به یکسو پرتاب گردید و با دستور خارجی ها بنام حکومت وحدت ملی، دوسلطان در یک زمان ودر یک قلمرو به میان آمدند که امیدی به دوام آن نیست.

^۷ - این مقاله بار اول در جون ۲۰۰۱ در مجله آزادی (شماره ۴۰) به نشر رسیده واینکبا نظر داشت پسا انتخابات ۲۰۱۴ دوباره نشر میگردد.